

[مقتضای روایات خاصه در استحباب زکات در صورت تجارت ولیّ یا غیر ولیّ 1](#_Toc96186169)

[روایت دوم: روایت محمد بن فضیل 1](#_Toc96186170)

[روایت سوم: موثقه عمر بن ابی شعبه 2](#_Toc96186171)

[روایت چهارم: صحیحه محمد بن مسلم 2](#_Toc96186172)

[روایت پنجم: روایت سعید سمان 3](#_Toc96186173)

[قرائن وثاقت اسماعیل بن مرّار 3](#_Toc96186174)

[قرینه اول: اکثار ابراهیم بن هاشم 3](#_Toc96186175)

[قرینه دوم: اکثار کلینی 3](#_Toc96186176)

[قرینه سوم: دوران امر بین وثاقت اسماعیل بن مرّار یا بی نیازی از اثبات وثاقت 4](#_Toc96186177)

[قرینه چهارم: توثیق راویان کتب یونس در فهرست 5](#_Toc96186178)

[روایت ششم: روایت زراره و بکیر 6](#_Toc96186179)

[ادامه منقول در فقیه؛ ادامه روایت یا فتوای شیخ صدوق؟ 7](#_Toc96186180)

[روایت هفتم: صحیحه حلبی 9](#_Toc96186181)

[دلالت جمله شرطیه بر مفهوم 10](#_Toc96186182)

**موضوع**: اشتراط عقل در زکات /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## مقتضای روایات خاصه در استحباب زکات در صورت تجارت ولیّ یا غیر ولیّ

### روایت دوم: روایت محمد بن فضیل

روایت محمد بن فضیل این بود:

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنْ صِبْيَةٍ صِغَارٍ لَهُمْ مَالٌ بِيَدِ أَبِيهِمْ أَوْ أَخِيهِمْ هَلْ تَجِبُ عَلَى مَالِهِمْ زَكَاةٌ فَقَالَ لَا تَجِبُ فِي مَالِهِمْ زَكَاةٌ حَتَّى يُعْمَلَ بِهِ فَإِذَا عُمِلَ بِهِ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ فَأَمَّا إِذَا كَانَ مَوْقُوفاً فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ.[[1]](#footnote-1)

در این روایت، تعبیر «حتی یعمل به» آمده است. به نظر می رسد، این تعبیر نسبت به کسی که مال در اختیارش نیست، اطلاق ندارد و مفروض آن است که مال در دست پدر یا برادر آنهاست و آنها نیز ولایت دارند. پس تمسک به این روایت برای تجارت غیر ولیّ مشکل است.

### روایت سوم: موثقه عمر بن ابی شعبه

وَ عَنْهُ (عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّال‏) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ أَبِي شُعْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ مَالِ الْيَتِيمِ فَقَالَ لَا زَكَاةَ عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يُعْمَلَ بِهِ.[[2]](#footnote-2)

احمد بن عمر بن ابی شعبه توثیق شده و در ترجمه برخی از آل ابی شعبه از حلبی ها وارد شده: «و کانوا جمیعهم ثقات»[[3]](#footnote-3) که ظاهرا این تعبیر عمر بن ابی شعبه را نیز شامل است.

شاید «الا ان یعمل به» اطلاق داشته باشد و شامل تجارت توسط غیر ولیّ نیز بشود. البته مفروض باید جایی باشد که شارع عمل را تصحیح کرده است. اگر از روایات دیگر استفاده شود که عملی که غیر ولیّ انجام داده، تصحیح شده و شارع معامله غیر ولیّ را تنفیذ کرده، اطلاق «ان یعمل به» شامل آن می شود. پس این روایت به تنهایی برای استدلال کفایت نمی کند اما می توان به ضمیمه روایاتی که تجارت غیر ولیّ را تنفیذ کرده، از آن استفاده کرد.

### روایت چهارم: صحیحه محمد بن مسلم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع هَلْ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ أَوْ يُعْمَلَ بِهِ.[[4]](#footnote-4)

وجه تعبیر « إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ أَوْ يُعْمَلَ بِهِ» شاید تردید از راوی باشد و شاید «یعمل به» اعم از «یتجّر به» بوده، به معنای کسب درآمد از مال باشد و مواردی مانند اجاره مال را شامل شود که تجارت به معنای خاص آن را شامل نیست.

به نظر می رسد اطلاق این روایت با توضیحی که در روایت قبل بیان شد، شامل تجارت غیر ولیّ می شود. اما به این دلیل که اطلاق روایت متوقف بر وجود دلیل بر صحت و تنفیذ تجارت غیر ولیّ در مال صبیّ است، عمدتا باید به سایر روایات تمسک کرد.

### روایت پنجم: روایت سعید سمان

روایت سعید سمّان و روایت حلبی، دلیل اصلی در بحث است.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَعِيدٍ السَّمَّانِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ فَإِنْ وُضِعَ فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ.[[5]](#footnote-5)

شاید تعبیر « فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ» اطلاق قوی داشته باشد و شامل غیر ولیّ نیز بشود. اینگونه تعبیر به جایی اختصاص ندارد که خود متجّر، ولیّ باشد.

#### قرائن وثاقت اسماعیل بن مرّار

بحثی درباره سعید سمّان وجود دارد که در جلسه آینده بیان خواهد شد. اسماعیل بن مرّار که در سند روایت آمده، توثیق صریح ندارد اما می توان قرائنی بر وثاقت او ذکر کرد.

##### قرینه اول: اکثار ابراهیم بن هاشم

اولین قرینه، اکثار روایت ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرّار است.

##### قرینه دوم: اکثار کلینی

دومین قرینه، اکثار روایت از روایات اسماعیل بن مرّار در کافی است. به این تقریب که کافی کتابی است که برای عمل است و روایات قابل استناد را ذکر کرده است. اگر روایات راوی در کتاب کم باشد، می تواند نقل روایت به عنوان مؤید و در کنار سایر نقلیات باشد. اما اکثار روایت، نمی تواند به این دلیل باشد و ظاهرا مرحوم کلینی، اسماعیل بن مرّار را توثیق می کند و با اکثار روایت از او، شهادت عملی به وثاقت او می دهد.

##### قرینه سوم: دوران امر بین وثاقت اسماعیل بن مرّار یا بی نیازی از اثبات وثاقت

آیت الله والد شبیه به این استدلال را دارند که اسماعیل بن مرّار در طریق کتاب یونس قرار گرفته است. حال یا کتاب یونس جزو کتب مشهوره است و نیازی به ذکر طریق نداشته که در این صورت، نیازی به اثبات وثاقت اسماعیل بن مرار نیست. یا اثبات اینکه روایت برای یونس است از همین طریق است. در این فرض، اکثار روایت ابراهیم بن هاشم و کلینی دلیل بر وثاقت اسماعیل بن مرّار است.

البته به نظر ما حتی در طرق تشریفاتی نیز اکثار روایت دلیل بر وثاقت مروی عنه است. اما در صورتی که اثبات وثاقت با اکثار روایت در طرق تشریفاتی را قبول نداشته باشیم، بیان سوم برای اثبات صحت روایات اسماعیل بن مرّار صحیح است.

بیان سوم در حقیقت تکمیل بیان اول و دوم است که ممکن است اشکال شود: اکثار کلینی و ابراهیم بن هاشم به این دلیل بوده که نیازی به صحت سند نبوده و به خاطر اینکه اسماعیل بن مرّار در طریق به کتب یونس بوده، اکثار اتفاق افتاده است. بیان سوم در پاسخ این مطلب است و می گوید: نهایتا نمی توان اسماعیل بن مرّار را توثیق کرد اما روایت از اعتبار ساقط نمی شود و یا مرحوم ابراهیم بن هاشم و مرحوم کلینی به اعتبار اسماعیل بن مرّار، کتاب را نقل می کنند که اکثار روایت آنها دلیل بر وثاقت است ولی در صورتی که طریق تشریفاتی باشد، نیازی به اثبات وثاقت اسماعیل بن مرّار نیست.

آیت الله والد اصل این بیان را درباره عبد الله بن حسن که در طریق قرب الاسناد به عنوان واسطه بین عبد الله بن جعفر حمیری و علی بن جعفر واقع شده، بیان کردند. که یا کتاب علی بن جعفر برای عبد الله بن جعفر حمیری به اعتماد عبد الله بن حسن ثابت شده که در این فرض اکثار عبد الله بن جعفر دلیل بر وثاقت عبد الله بن حسن است. یا کتاب علی بن جعفر مشهور بوده که نیازی به اثبات وثاقت عبد الله بن حسن نیست.

در این بحث، نکته زائدی وجود دارد که احتمال دارد به اعتماد قرب الاسناد بودن، عبد الله بن جعفر، طریق عبد الله بن حسن را انتخاب کرده است. ولی این نکته در طریق اسماعیل بن مرّار وجود ندارد زیرا طریق معروف کلینی به یونس بن عبد الرحمن یعنی علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس، دو واسطه ای است در حالی که طریقی که اسماعیل بن مرّار در آن واقع شده، طریقی با سه واسطه است. پس نکته قرب الاسنادی در آن وجود ندارد.

##### قرینه چهارم: توثیق راویان کتب یونس در فهرست

تقریب چهارمی در کلام آقای مؤمن وجود دارد. در کلام ایشان به عبارتی در فهرست شیخ طوسی استدلال شده است.

در فهرست شیخ طوسی در شرح حال یونس می نویسد: و قال محمد بن علي بن الحسين: سمعت محمد بن الحسن بن الوليد رحمه الله يقول: كتب يونس التي هي بالروايات كلها صحيحة يعتمد عليها إلا ما ينفرد به محمد بن عيسى بن عبيد و لم يروه غيره فإنه لا يعتمد عليه و لا يفتى به.[[6]](#footnote-6)

اصل این مطلب در کلام آقای خویی وارد شده است:

أقول: إن إسماعيل بن مرار تبلغ رواياته عن يونس أو يونس بن عبد الرحمن مائتين و زيادة، فالظاهر أن رواياته هي من كتب يونس و مقتضى كلام ابن الوليد أن هذه الروايات صحيحة معتمد عليها و لكن قد تقدم في المدخل أن تصحيح القدماء لرواية لا يدل على وثاقة الراوي و لا على حسنه.[[7]](#footnote-7)

البته ایشان به وجهی دیگر آن را نمی پذیرند که تصحیح روایت به معنای تصحیح راوی نیست زیرا قدما قائل به اصاله العداله بودند. این کلام اشکالات مبنایی دارد که وارد بحث از آن نمی شویم.

تقریب استدلال به عبارت فهرست به این صورت است که بدون شک اسماعیل بن مرّار راوی کتاب یونس است به این دلیل که در طریق به کتاب یونس واقع شده و مکرّر ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مرّار، روایات یونس را نقل کرده است. از عبارت فهرست استفاده می شود که تمام رواتی که کتاب یونس را روایت می کنند ثقه هستند مگر محمد بن عیسی بن عبید. پس اسماعیل بن مرّار که راوی کتاب یونس است نیز با این عبارت، توثیق می شود.

بنده این استدلال را خدمت آیت الله والد عرض کردم و ایشان فرمود: استدلال تامّ نیست زیرا در فهرست بیان شده کتبی از یونس را که محمد بن عیسی بن عبید به تنهایی روایت کرده، مقبول نیست و سایر کتب یونس مقبول است. اگر دلیلی داشتیم که اسماعیل بن مرّار، منفرد به بعضی از کتب یونس است، این عبارت دلیل بر وثاقت اسماعیل بن مرّار است اما ممکن است نسخ کتب یونس را اسماعیل بن مرّار، صالح بن السندی و محمد بن عیسی و دیگران نقل کرده باشند و محمد بن عیسی علاوه بر این کتب، منفرداتی داشته که این عبارت بیان می کند: منفردات محمد بن عیسی معتبر نیست. اما این عبارت بیان نمی کند که سایرین نیز منفرداتی دارند و منفردات آنها معتبر است. شاید هیچ یک از این راویان غیر از محمد بن عیسی، منفردا کتابی را از یونس نقل نکرده باشند و اعتبار کتب یونس به علت تضافر نقل آن است نه اعتماد بر راوی آن کتاب. پس تنها از عبارت استفاده می شود که کتبی که منفردا محمد بن عیسی از یونس نقل کرده، معتبر نیست.

به عبارتی دیگر،[[8]](#footnote-8) چند اشکال به استدلال وارد است:

اولا: تنها از عبارت فهرست استفاده می شود که سایر کتبی که محمد بن عیسی منفرد در نقل آنها نیست، معتبر است اما این اعتبار می تواند به علت تضافر و تعاضد نقل های آن کتاب باشد نه به اعتبار نقل اسماعیل بن مرّار چنانچه ممکن است اعتبار این کتب، به علت نقل مثلا صالح بن السندی باشد نه نقل اسماعیل بن مرّار.

ثانیا: این عبارت مفهوم ندارد که کتبی که سایر راویان منفردا نقل کردند، معتبر است زیرا امکان دارد هیچ یک از راویان کتب یونس غیر از محمد بن عیسی، منفرد به نقل کتابی از کتب یونس نباشند.

ثالثا: اگر این عبارت مفهوم داشته باشد که سایر راویان منفردا کتابی از کتب یونس را نقل کردند و این نقل آنها نیز معتبر است، اما در این عبارت بیان نشده که اسماعیل بن مرّار از راویانی است که منفردا کتابی از کتب یونس را نقل کرده است و خارجا نیز شاهدی نداریم که اثبات کنیم اسماعیل بن مرّار منفرد در نقل کتابی از کتب یونس بوده است. منفرد در روایت نیز تأثیری در بحث ندارد زیرا مورد بحث در فهرست، منفرد در نقل کتاب است نه منفرد در نقل روایت.

به هر حال، اسماعیل بن مرّار به نظر ما ثقه است و درباره سعید السمّان در جلسه بعد صحبت می کنیم.

روایت سعید السمّان ظاهرا از نظر متنی اطلاق دارد. و از لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ فَإِنْ وُضِعَ فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ.[[9]](#footnote-9) اطلاق فهمیده می شود و اختصاص ندارد که متجّر حتما ولی باشد. به همین دلیل استظهار شیخ طوسی که از آن اطلاق فهمیده، صحیح تر از استظهار محقق حلی است که از آن اطلاق را برداشت نکرده است.

### روایت ششم: روایت زراره و بکیر

شبیه به این روایت، روایتی در فقیه وارد شده است که در اشارات این باب در جامع الاحادیث به آن اشاره شده است. این روایت در باب 4 از ابواب ما تجب فیه الزکاه جامع الاحادیث ج 9 ص 88 وارد شده است.

محمد بن یعقوب عن عَلِيّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ وَ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَيْسَ فِي الْجَوْهَرِ وَ أَشْبَاهِهِ زَكَاةٌ وَ إِنْ كَثُرَ.[[10]](#footnote-10)

در فقیه، برای روایت ادامه ای ذکر کرده است:

وَ لَيْسَ فِي نُقَرِ الْفِضَّةِ زَكَاةٌ وَ لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَفِيهِ الزَّكَاةُ وَ الرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ وَ عَلَى التَّاجِرِ ضَمَانُ الْمَال‏ وَ قَدْ رُوِيَتْ رُخْصَةٌ فِي أَنْ يُجْعَلَ الرِّبْحُ بَيْنَهُمَا [[11]](#footnote-11)

«نُقَر» جمع «نقره» و به معنای «القطعه المذابه من الذهب و الفضه» است.

#### ادامه منقول در فقیه؛ ادامه روایت یا فتوای شیخ صدوق؟

تنظیم کننده جامع الاحادیث در حاشیه این روایت نوشته است:

یحتمل ان یکون قوله « وَ لَيْسَ فِي نُقَرِ الْفِضَّةِ» من کلام الصدوق و لا یبعد ان یکون تتمه الروایه و لذا قال بعد ذکر هذه الجمله: «وَ قَدْ رُوِيَتْ رُخْصَةٌ فِي أَنْ يُجْعَلَ الرِّبْحُ بَيْنَهُمَا» و نقل فی الوسائل «وَ لَيْسَ فِي نُقَرِ الْفِضَّةِ الی آخره» عن الصدوق عن زراره و بکیر عن ابی جعفر علیه السلام.

مرحوم مجلسی اول در لوامع صاحبقرانی، این مطلب را به عنوان احتمال مطرح کرده است:

 (و ليس فى نقر الفضّة زكاة) و در شمش نقره زكات واجب نيست چنانكه گذشت ممكن است كه اين عبارت جزو حديث اخوين (یعنی زراره و بکیر) بوده باشد و ليكن كلينى بهمان سابق اكتفا نموده است آن حديث را.[[12]](#footnote-12)

ایشان نقل کافی را به عنوان اشکال ذکر کرده است. ایشان در ادامه می نویسد:

(و ليس على مال اليتيم زكاة الّا ان يتّجر به فان اتّجر به ففيه الزّكاة و الرّبح لليتيم و على التّاجر ضمان المال) عبارت فقه است‏

«عبارت فقه است» ظاهرا مراد این است که عبارت فقه الرضا است و ناظر به تکه اول روایت است.

در فقه الرضا علیه السلام ص 198 آمده است:

و ليس في مال اليتيم زكاة إلا أن يتجر بها فإن اتجرت به ففيه الزكاة

شبیه این عبارت در المقنع شیخ صدوق وارد شده است:

اعلم أنه ليس على مال اليتيم زكاة إلا أن يتجر به، (فإن اتجر به) فعليه الزكاة[[13]](#footnote-13)

شاهدی که جمع آوری کننده جامع الاحادیث آورده است، شاهد صحیحی نیست. صرف عبارت « وَ قَدْ رُوِيَتْ رُخْصَةٌ ...» شاهد بر آن نیست که شیخ صدوق پیش از این عبارت، روایت را نقل کرده است و می تواند ابتدا، فتوای خودش را ذکر کرده، پس از آن بیان کند: روایتی بر خلاف فتوای من وارد شده است. پس نقل روایت در ذیل، شاهد بر آن نیست که پیش از آن روایت بوده است. به فرض، این عبارت قرینه بر آن باشد که پیش از آن روایت است، اما نمی توان اثبات کرد که ادامه روایت اول است و شاید ناظر به روایتی مستقل باشد.

این نکته کلی در من لا یحضره الفقیه و المقنع وجود دارد که این دو کتاب، کتاب فقه روایی هستند به این معنا که فتوا بر اساس روایت است. در نتیجه، مراد از اینکه این عبارت کلام صدوق است، این نیست که او مستقیما عبارت را انشاء کرده باشد بلکه بر اساس روایات، این عبارت را آورده است. پس به این علت که فقیه و مقنع به منزله روایات محذوف الاسانید است، می توان گفت: این عبارت برگرفته از روایات است نه به این خاطر که تعبیر «قد رویت» را آورده است. شیخ صدوق در مقدمه مقنع می نویسد: «و حذفت الأسانيد منه لئلا يثقل حمله و لا يصعب حفظه و لا يمل قارئه» همچنین در آغاز فقیه اشاره کرده که روایات را ذکر کرده است. پس در اینکه منقولات فقیه روایت است بحثی نیست اما معلوم نیست این متن، متن روایت بکیر و زراره باشد. همچنانکه مرحوم مجلسی اول بیان کرده، ظاهرا عبارت شیخ صدوق برگرفته از فقه الرضاست. فقه الرضا یکی از منابع علی بن بابویه در شرایع و شیخ صدوق است البته برخی از اوقات، تغییرات جزئی در آن صورت می دهند. این احتمال نیز وجود دارد که عین عبارت فقه الرضا را نقل نکرده و با توجه به عبارت فقه الرضا و سایر روایات، این عبارت را آورده باشد. امکان دارد عبارت شیخ صدوق برگرفته از روایت سعید سمان باشد و حتی امکان دارد عبارت فقه الرضا نیز از آن اخذ شده باشد: يَقُولُ لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يُتَّجَرَ بِهِ فَإِنِ اتُّجِرَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ فَإِنْ وُضِعَ فَعَلَى الَّذِي يَتَّجِرُ بِهِ.[[14]](#footnote-14)

عبارات فقیه شبیه به این روایت است و ظاهرا عبارت فقیه بر گرفته از این روایت و عبارت فقه الرضا است.

هر چند به مضمون عبارت « وَ لَيْسَ فِي نُقَرِ الْفِضَّةِ» روایات زیادی وارد شده است اما ظاهرا این تعبیر برگرفته از عبارت عنوان باب در کافی است. در کافی ج 3 ص 519 آمده است:« بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْحُلِيِّ وَ سَبَائِكِ الذَّهَبِ وَ نُقَرِ الْفِضَّةِ وَ الْجَوْهَرِ زَكَاة» در روایات باب تعبیر «نقر الفضه» نیست. عبارتی که نزدیک به آن است: «لَيْسَ فِي سَبَائِكِ الذَّهَبِ وَ نِقَارِ الْفِضَّةِ شَيْ‏ءٌ مِنَ الزَّكَاةِ.»[[15]](#footnote-15) روایت زراره و بکیر « لَيْسَ فِي الْجَوْهَرِ وَ أَشْبَاهِهِ زَكَاةٌ وَ إِنْ كَثُرَ»[[16]](#footnote-16) در همین باب کافی است. ظاهرا شیخ صدوق روایت زراره و بکیر را از همین باب کافی گرفته و تعبیر عنوان باب کافی که برگرفته از متن روایات است را به عنوان فتوای خود ذکر کرده است.

در نتیجه، هیچ شاهدی وجود ندارد که متنی که در ادامه روایت آمده، ادامه روایت زراره و بکیر باشد. بلکه عبارت صدوق است که از روایات گرفته است. پس نقل صدوق، روایت مستقلی نیست و باید به متن اصلی روایات مراجعه کرد.

###  روایت هفتم: صحیحه حلبی

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي مَالِ الْيَتِيمِ عَلَيْهِ زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا كَانَ مَوْضُوعاً فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ وَ إِذَا عَمِلْتَ بِهِ فَأَنْتَ لَهُ ضَامِنٌ وَ الرِّبْحُ لِلْيَتِيمِ.[[17]](#footnote-17)

این روایت دو طریق دارد:

1. علی بن ابراهیم عن ابیه ... که به نظر ما صحیحه است و مشهور آن را حسنه می دانند.
2. محمد بن یحیی عن احمد بن محمد ... که بالاتفاق صحیحه است.

ظاهر این روایت نیز اطلاق است و در «عملت به» قیدی وجود ندارد که عامل حتما ولیّ است.

هر چند در روایت تصریح به ثبوت زکات نشده است اما راوی از این سوال کرده است که آیا مال یتیم زکات دارد؟ در این فرض، جمله شرطیه در کلام امام علیه السلام به نحو سالبه کلیه مفهوم دارد زیرا سوال سائل باید پاسخ داده شود. پس «اذا کان موضوعا فلیس علیه زکاه» دو مطلب را می رساند:

1. به منطوق خود زکات را در مال یتیم در صورتی که با آن تجارت نشود، نفی می کند.
2. به مفهوم خود زکات را در مال یتیم در صورتی که با آن تجارت شود، اثبات می کند.

پس حتی اگر جمله شرطیه به خودی خود مفهوم نداشته باشد اما ظهور مطابقت جواب با سوال سائل، به این جمله مفهوم می دهد.

#### دلالت جمله شرطیه بر مفهوم

این نکته نیازمند ضمیمه است که در بحث مفهوم شرط، برخی تعبیر کردند که چون مکلّف و لو به اصل در مقام بیان است، از آن مفهوم استفاده می شود. در آنجا بیان کردیم: باید در جملات شرطیه دید متکلّم در مقام چه چیزی است.

1. گاهی متکلم در مقام بیان موارد شرط است مانند «اذا حِضت فاغتسل و ...» که در آن اعمال حائض بیان شده است. این جمله مفهوم دارد اما نه مفهوم اصطلاحی به این معنا که غیر از این احکام، حائض حکم دیگری ندارد اما از آن استفاده نمی شود که بر غیر حائض، غسل ثابت نیست.
2. گاهی متکلم در مقام بیان موارد جزاء است مانند اینکه در پاسخ به سوال سائل درباره اسباب غسل، متکلم بیان می کند: «اذا اجنبت او لامست المیت او ... فاغتسل» متکلم در این دلیل موضوعات واجب الغسل را ذکر کرده و چون در مقام بیان موارد جزاست مفهوم دارد و از آن استفاده می شود در غیر از این موارد، غسل واجب نیست.
3. گاهی متکلم در مقام بیان رابطه بین شرط و جزاست مانند «اذا کان یوم الجمعه فاغتسل» در این دلیل متکلم نه در مقام موارد شرط و همه واحبات روز جمعه است و نه در مقام بیان موارد جزا و همه موارد واجب الغسل است. در این فرض، جمله شرطیه مفهوم ندارد.

پس باید دید آیا قضیه شرطیه در مقام بیان الاحکام المترتبه علی الشرط است یا در مقام بیان الموضوعات التی یترتب علی الجزاء است یا در مقام بیان رابطه بین شرط و جزاست؟ و تعیین آن به خصوصیات مورد است که یکی از خصوصیات مورد، سوال سائل است. در مواردی که امام علیه السلام در پاسخ به سوال سائل مطلبی را می فرماید، حتی اگر کلام امام علیه السلام در قالب جمله شرطیه نیز نباشد و به نحو لقب باشد که هیچ وقت مفهوم ندارد، در این موارد مفهوم دارد. مانند «سألت عن الماء المعتصم؟ فقال: کرّ». در این مثال، «کرّ» مفهوم دارد زیرا سائل از این سوال کرده که تمام مصادیق ماء معتصم را بیان کند نه آنکه حضرت علیه السلام یکی از مصادیق ماء معتصم را ذکر کنند. پس به واسطه سوال سائل، استفاده می شود که امام علیه السلام در مقام بیان تمام مصادیق ماء معتصم است و ذکر تنها کرّ در این مقام، به آن مفهوم می دهد که غیر از کرّ آب های دیگر معتصم نیستند.

در مورد بحث نیز سائل از وجود زکات در مال یتیم سوال کرده و قصد دارد حکم زکات مال یتیم برای او روشن شود و تنها از حکم مال موضوع یتیم سوال نمی کند. ظهور مطابقت پاسخ با سوال و اینکه در پاسخ، تمام سوال پاسخ داده می شود، به این جمله شرطیه مفهوم می دهد و مفهوم آن این است که «اذا کان موضوعا فلیس علیه زکاه و اذا لم یکن موضوعا و عمل به ففیه الزکاه» در مورد بحث، حتی اگر امام علیه السلام به صورت جمله شرطیه بیان نمی کرد و می فرمود: «المال الموضوع لیس علیه زکاه» باز مفهوم داشت زیرا اگر امام علیه السلام در مقام تحدید بر نیاید، سوال سائل پاسخ داده نمی شد. در نتیجه، ظهور سوال سائل که در مقام سوال از تمام افراد است، باعث می شود که پاسخ، ظهور در تحدید پیدا کند و همین به جواب مفهوم می دهد.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص28.](http://lib.eshia.ir/10083/4/28/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج4، ص27.](http://lib.eshia.ir/10083/4/27/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص230.](http://lib.eshia.ir/14028//230/) ذیل ترجمه عبيد الله بن علي بن أبي شعبة الحلبي [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-5)
6. [الفهرست، شیخ طوسی، ج، ص512.](http://lib.eshia.ir/14010//512/) [↑](#footnote-ref-6)
7. [معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج3، ص183.](http://lib.eshia.ir/14036/3/183/) [↑](#footnote-ref-7)
8. این اشکالات توسط مقرّر از کلمات استاد دام ظله برداشت شده و به این صورت جمع بندی شده است. [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-9)
10. [الکافی ، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص519.](http://lib.eshia.ir/11005/3/519/) [↑](#footnote-ref-10)
11. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج2، ص16.](http://lib.eshia.ir/11021/2/16/) [↑](#footnote-ref-11)
12. لوامع صاحبقرانی؛ ج 5، ص: 473 [↑](#footnote-ref-12)
13. [المقنع، شیخ صدوق، ج، ص163.](http://lib.eshia.ir/10050//163/) [↑](#footnote-ref-13)
14. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص541.](http://lib.eshia.ir/11005/3/541/) [↑](#footnote-ref-14)
15. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص518.](http://lib.eshia.ir/11005/3/518/) [↑](#footnote-ref-15)
16. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص519.](http://lib.eshia.ir/11005/3/519/) [↑](#footnote-ref-16)
17. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص540.](http://lib.eshia.ir/11005/3/540/) [↑](#footnote-ref-17)